

اقتصاد نیوز: چرا چین مهم است؟ چین الان در چه وضعیتی قرار دارد؟ چه راهی را رفته تا به اینجا رسیده؟ با چه چالش‌هایی روبه‌رو است؟ چه درس‌هایی از آن می‌توانیم بیاموزیم؟

[OB]

چرا چین مهم است؟ چین الان در چه وضعیتی قرار دارد؟ چه راهی را رفته تا به اینجا رسیده؟ با چه چالش‌هایی روبه‌رو است؟ چه درس‌هایی از آن می‌توانیم بیاموزیم؟ تا قبل از همه‌گیری کرونا در گروه رسانه‌ای دنیای اقتصاد سلسله نشست‌هایی برگزار می‌شد که در آن کارشناسان یک موضوع را تجزیه و تحلیل می‌کردند. فرهاد نیلی اقتصاددان در یکی از این نشست‌ها داستان چین و درس‌های آن برای ایران را بررسی کرد.

### اهمیت چین در جهان

سهام جمعیتی: چین اکنون نزدیک به ۲۰ درصد جمعیت جهان را دارد. در واقع از هر ۵ نفر در دنیا، یک نفر چینی است. این سهم طی سال‌های آتی کاهش خواهد یافت و سهم هند در جمعیت جهان غلبه خواهد کرد.

سهام درآمدی: چین ۱۸ درصد از اقتصاد جهان را در اختیار دارد. این سهم به زودی به ۲۰ درصد خواهد رسید. سهم هند نیز از ۷ درصد فعلی به ۱۵ درصد خواهد رسید. در نتیجه در آینده نزدیک به ۳۵ درصد GDP دنیا در آسیا تولید خواهد شد و مرکز ثقل اقتصاد جهانی به سمت آسیا حرکت خواهد کرد.

موتور رشد اقتصاد جهانی: سهم چین در رشد اقتصاد جهان مهم است. داده‌های آماری نشان می‌دهد طبق پیش‌بینی‌ها، ۳۳ درصد از رشد اقتصاد جهانی در سال ۲۰۱۹ را چین رقم می‌زند. همچنین در ۳۰ درصد دیگر هم باقی‌کشورهای آسیای سهیم هستند. در نتیجه ۶۳ درصد از رشد اقتصاد جهانی مرهون چین، کشورهای اقماری چین در آسیای شرقی و البته هند است.

سرزمین شگفتی‌ها: بزرگترین قحطی تاریخ بشر در زمان مانو اتفاق افتاد؛ اما پس از آن، بزرگترین فقرزدایی در طول تاریخ بشر را هم چین رقم زد. نهر دو رخداد را دست‌ساز بشر است؛ به این معنی که هم بزرگترین قحطی و هم بزرگترین فقرزدایی هیچ‌کدام حاصل بداقبالی ناشی از طبیعت نبوده است. چین گذار از سوسیالیسم به سرمایه‌داری را از درون حزب کمونیست هدایت و حمایت کرده و در قالب بازسازی سوسیالیسم، اقتصاد بازار را معرفی کرده است. چین از یک غول سیاسی و کوتوله اقتصادی، به یک غول اقتصادی و اژدهای خفته سیاسی تبدیل شده است.

رقم زدن مهم‌ترین چرخش سیاستی: چین از یک اقتصاد فقیر دولتی بسته و متمرکز، توسعه نیافته و عقب‌افتاده به یک اقتصاد بازار محور، باز، غیرمتمرکز در حال گذار، برخوردار از رشد مستمر و شتابان و در نهایت ابرقدرت اقتصادی رسیده است.

راهبری رشد اقتصادی در غیاب نهادهای پشتیبان: چین بدون قوانین و مقررات فراگیر، بدون نهادهای قضایی منصف، بدون دموکراسی، بدون زیرساخت‌های بازار و بدون بخش مالی باثبات و با سهم غالب شرکت‌های دولتی و در فقدان حکمرانی شرکتی، رشد اقتصادی را رقم زده است. این پارادوکس نشان می‌دهد مدل رشد چین خاص است و با سایر کشورهای دنیا قابل مقایسه نیست.

چین در کجای قاب اقتصاد جهانی است؟

بعد جهانی: او در مدل مورد استفاده خود دو داده امید به زندگی را به عنوان کمیت زندگی و درآمد سرانه (بر اساس برابری قدرت خرید) که نشان می‌دهد هر فرد به‌طور متوسط چه سطحی از رفاه را در یک کشور می‌تواند داشته باشد، به عنوان شاخص کیفیت زندگی ملاک مقایسه کشورها قرار داد.

امید به زندگی مردم چین در سال ۲۰۱۸ در حدود ۷۷ سال و درآمد سرانه آن (بر حسب برابری قدرت خرید) نیز ۱۶ هزار دلار بوده؛ در حالی که درآمد سرانه یک آمریکایی ۵۵ هزار دلار و تقریباً ۳/۵ برابر درآمد سرانه یک چینی است. این فاصله اجمالا شکاف کیفیت زندگی بین چین و آمریکا را نشان می‌دهد. در حالی که شکاف بین امید به زندگی در این دو کشور حدود ۲ سال است. بنابراین شکاف امید به زندگی زیاد نیست، اما شکاف بین درآمد سرانه قابل توجه است.

از نظر کمیت و کیفیت زندگی، ایران وضعیتی نزدیک به چین دارد. اما مقایسه وضعیت این دو شاخص بین دو غول جمعیتی دنیا نشان می‌دهد که شاخص امید به زندگی در هند ۶۹ سال و درآمد سرانه ۷ هزار دلار است. در نتیجه هنوز هند از نظر درآمد سرانه از چین فاصله قابل ملاحظه‌ای دارد. همچنین امید به زندگی کشورهای آفریقایی کمی بیش از ۶۰ سال و درآمد سرانه این کشورها به‌طور مطلق از سایر کشورها پایین‌تر است.

راه پیموده شده

دو قرن قبل: برای روشن‌تر شدن وضعیت چین، تقویم را باید تا ۲۰۰ سال قبل عقب راند و وضع چین در سال ۱۸۰۰ را بررسی کرد؛ دوره‌ای که فقر مطلق در چین حاکم بوده و امید به زندگی ۳۲ سال و درآمد سرانه بر اساس برابری قدرت خرید ۹۸۰ دلار بوده است. البته بررسی‌ها نشان می‌دهد وضعیت این دو شاخص در کل جهان تقریباً مشابه بوده، در واقع تا اوایل قرن نوزدهم کشورهای جهان حول فقر همگرا بوده‌اند. البته استثناهایی مانند انگلستان از نظر درآمد، وضعیت کمی بهتری داشته‌اند.

توقف زمان در چین: به سبب وقوع انقلاب صنعتی، آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان فاصله قابل توجهی از سایر کشورها می‌گیرند. در واقع دستاوردهای انقلاب صنعتی یکسان توزیع نمی‌شود و تا زمانی که مائو بر چین حکمرانی می‌کند، زمان در چین متوقف شده است. در این دوره در جهت خلاف جهت زمان، چین بر قطاری می‌نشیند که کشور و مردم را به عقب می‌برد. در پایان جنگ جهانی دوم، کشوری مانند آمریکا از جنگ لطمه ندیده، اما اروپا لطمات زیادی دیده است و زمان به نفع و آگرایی جهانی پیش می‌رود. در این دوره فاصله‌ها بین کشورها زیاد شده است. مقایسه رشد اقتصادی چین و آمریکا از سال ۱۸۰۰ به بعد نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۷۶ اقتصاد آمریکا به سمت بهبود مستمر کمی و کیفی زندگی پیش می‌رود؛ اما در چین تا زمانی که مائو بر سر قدرت است، زمان همچنان ایستاده و تغییر وضعیتی دیده نمی‌شود.

جبران سال‌های از دست رفته

با مرگ مائو موتور اقتصاد چین به راه می‌افتد و از ۱۹۷۶ به بعد درآمد سرانه از هزار دلار به بیش از ۱۶ هزار دلار می‌رسد. امید به زندگی نیز که در سال ۱۹۷۶ حدود ۶۶ سال است، بعد از گذشت ۴ دهه (دقیقاً ۴۲ سال) به ۷۷ سال می‌رسد. به عبارت دیگر چین ۱۸۰ سال از دست رفته را به سرعت جبران می‌کند. حتی در دوران فاجعه‌بار صادرات مائو بر چین، دستاوردهای سلامت به عنوان یک کالای عمومی از مرزها فراتر رفته و به همین دلیل شاخص امید به زندگی چین رشد قابل توجهی یافته است. اما طی این سال‌ها رشد اقتصادی که محدود به مرزهای جغرافیایی است، از مرز چین عبور نکرده و عملاً درآمد سرانه این کشور از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۷۶ تغییر قابل توجهی نمی‌کند.

اگر چه چین از نظر درآمد سرانه فاصله زیادی با کشورهای توسعه یافته دارد، اما از لحاظ تولید کل، قابل مقایسه با کشورهای پیشرو است. تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۸ حدود ۱۵ هزار و ۷۰۰ میلیارد دلار بوده و با آمریکا با تولید ناخالص داخلی ۱۶ هزار میلیارد دلار کاملاً قابل مقایسه است. بر این اساس طی سال‌های آتی چین به قطب اول اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد. بنابراین اگر چه چین از نظر درآمد سرانه فاصله قابل توجهی با آمریکا دارد اما از نظر حجم اقتصاد،

چین با آمریکا قابل مقایسه است. مقایسه اندازه اقتصاد چین با کشورهای دیگر نیز نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۲ حجم اقتصاد چین از آلمان بیشتر شده و در سال ۱۹۹۳ از ژاپن نیز سبقت گرفته است. در نتیجه مقایسه چین با سایر کشورها نشان می‌دهد که چین تا پایان جنگ جهانی دوم، وضعیتی کاملاً واگرا و عقب‌افتاده داشته اما در سال ۱۹۷۶ زمانی که اژدها بیدار شد، مسیر خارق‌العاده‌ای را طی کرد و با متوسط رشد ۷ درصدی طی ۴۴ سال به سرعت سال‌های از دست رفته را جبران کرده و از بسیاری از کشورها جلو افتاد.

مقایسه چین با کشورهای چینی ایران، آرژانتین و برزیل نشان می‌دهد که هر چهار کشور، سال‌های از دست رفته قابل ملاحظه‌ای دارند، یعنی زمان در بعضی برهه‌ها در این کشورها متوقف شده است. آنچه، وضعیت چین را متمایز می‌کند فقط رشد اقتصادی آن نیست، بلکه کیفیت رشد نیز هست. در واقع دستاوردهای رشد در چین به میزان خیلی زیادی به طبقات کم‌درآمد نفوذ کرده، بنابراین خیلی جالب است که رشد در کشور چین بسیار فراگیر بوده و ۴۰ درصد کم‌درآمدترین مردم از ثمرات رشد بهره‌مند شدند. تاکنون هیچ کشوری این درجه از رشد را با این سطح از فراگیری تجربه نکرده است. به همین دلیل ۸۵۰ میلیون نفر طی ۳۳ سال از زیر خط فقر بیرون آمدند؛ دستاورد بی‌نظیری که تاکنون در عرصه تاریخ و پهنای جغرافیا تجربه نشده است.

دو تجربه متفاوت سوسیالیسم: برای شناسایی بهتر تجربه چین در مسیر رشد، به دو تجربه متفاوت سوسیالیسم در این کشور و شوروی باید اشاره کرد. سوسیالیسم در شوروی از نوع متمرکز بود در حالی که سوسیالیسم چین از ابتدا بر مبنای کشاورزی بود و از آن جا که مائو از ابتدا قصد داشت این کشور به صورت غیرمتمرکز اداره شود، همه امور به استان‌ها واگذار شد. اتفاقی که در چین افتاد این بود که بالاترین نرخ رشد اقتصادی را فقیرترین استان‌های کشور تجربه کردند. در واقع بزرگترین میزان فقرزدایی در فقیرترین استان‌های چین رقم خورد؛ تحولی که در دنیا بی‌نظیر است.

طی دوره ۲۵ ساله ۱۹۹۰-۲۰۱۵، تعداد کسانی که در جهان زیر خط فقر مطلق ۱/۹ دلار در روز بودند از حدود ۱/۹ میلیارد نفر به ۷۳۶ میلیون نفر رسیدند که نشان دهنده ۱.۱۶۰ میلیون نفر کاهش لشکر فقیران در دنیاست. در همین دوره نرخ ابتلا به فقر در جهان از ۳۶ به ۱۰ درصد کاهش یافت. برخی اقتصاددانان اعتقاد دارند کمی کمتر از ۹۰۰ میلیون نفر کاهش در شمار فقیران جهان در این دوره به چین قابل انتساب است و سایر کشورهای جهان نقش زیادی در این دستاورد نداشته‌اند. چرا که در بقیه نقاط جهان فقر تقریباً تکرار شده و در بعضی مناطق مانند آفریقای زیر صحرای حتی بیشتر شده است. در چین است که فقر با سرعت محیرالعقولی کاهش پیدا کرده است.

برنده بزرگ قرن بیستم: وقتی سوار بر ماشین زمان ۲۰۰ سال به عقب برگردیم، مشاهده می‌کنیم که منحنی توزیع درآمد یک منحنی یک‌کوهانه بوده که با اندکی رشد اقتصادی شرایط بهتری را تجربه کرده است. اما واگرایی جایی اتفاق افتاده که پس از جنگ جهانی دوم منحنی یک‌کوهانه، دوکوهانه شده است. بعد از جنگ جهانی دوم برخی کشورها از دستاورد رشد بهره‌مند شدند و برخی دیگر بهره‌مند نشدند و عبرت‌گیری سیاست‌گذار اتفاق نیفتاد. به همین دلیل منحنی توزیع درآمد دوکوهانه شد. برخی از کشورهای آمریکای لاتین زیر خط فقر ماندند؛ آمریکای شمالی از فقر نجات یافت؛ آفریقا بهره‌چندانی از دستاوردهای قرن بیستم نبرد و آسیا هم به ندرت بهره‌مند شد. در واقع دستاوردهای پیشرفت اقتصادی پس از جنگ تا سال ۱۹۷۶ متمرکز توزیع شد. اما پس از آن، چین توانست بازی برد-برد را در سه جبهه «تسریع رشد»، «کاهش فقر» و «بهبود نابرابری» با استفاده از رشد فراگیر به پیش برد.

چین به کجا می‌رود؟

سوالی که در اینجا پیش می‌آید این است که چین به کجا می‌رود؟ آیا رشد حاصل شده در چین بی‌چالش و بی‌اشکال بوده است؟ پاسخ خیر است.

نبود نهادهای پشتیبان: در وضعیت حال حاضر چین، نهادهای فراگیری که بتواند شتاب رشد را حفظ کند وجود ندارد. به تعبیر عجم‌اوغلو، نهادهایی که رشد را در چین پشتیبانی کردند عمدتاً نهادهای بهره‌کش بوده‌اند؛ به همین دلیل و بنا به تفسیر برخی از اقتصاددانان، این رشد نمی‌تواند قابل تداوم باشد. در غیاب نهادهای پشتیبان رشد، پیش‌بینی می‌شود چین در ایجاد خلاقیت و نوآوری رشد نکند و ضرباهنگ رشد در این کشور کند شود.

نبود اصلاحات سیاسی و فرهنگی: علت دوم کند شدن آهنگ رشد آن است که چین نتوانسته اصلاحات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پشتیبان اصلاحات اقتصادی را انجام دهد. بنابراین رشد آن به تدریج تنزل می‌کند.

افت بهره‌وری: تحلیل حاکی از این است که بعد از سال ۲۰۲۰، یک پارادوکس جالب در فضای اقتصاد جهانی رخ خواهد داد که طی آن، دیگر بزرگترین اقتصاد دنیا مولدترین نخواهد بود؛ یعنی در چین افزایش رشد با کاهش بهره‌وری همراه خواهد بود. مطابق تجزیه رشد در چین سهم بهره‌وری کم و موتور رشد کم‌توان می‌شود. پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول این است که از این به بعد رشد چین بسیار محدود خواهد شد. مطابق سناریوهای صندوق اگر چین اصلاحات اساسی انجام دهد رشد آن به ۵/۷ درصد خواهد رسید. بنابراین قطعا رشد از ۶/۵ درصد کمتر می‌شود و ادامه آن مشروط به انجام اصلاحات خواهد شد.

رشد نامتوازن کارخانه‌ای: گفته می‌شود که چین باید **rebalance** کند، یعنی رشد نامتوازن خودش را متوازن کند. چین ظرف ۴۰ سال گذشته تبدیل به بزرگترین کارخانه دنیا شده است. در این مدت تمام صادرات چین تحت‌الشعاع صادرات صنایع کارخانه‌ای قرار گرفت. رشد مبتنی بر صنایع کارخانه‌ای نیاز به منابع مالی زیاد دارد؛ آلودگی بسیار زیاد ایجاد می‌کند؛ سختی زیاد برای نیروی کار به وجود می‌آورد؛ و مزیت آن مبتنی بر دستمزد بسیار پایین است.

اکونومیست در مورد رشد چین گفته است: «چین ظرف ۴۰ سال گذشته صنایع کارخانه‌ای را صادر و آلودگی را وارد کرده است.» یعنی هر کسی که در سراسر دنیا محصولات چینی را استفاده می‌کند، هزینه آلودگی‌اش را نمی‌پردازد، چون آلودگی "غیر قابل تجارت" ولی محصولات کارخانه‌ای "قابل تجارت" است. محصول کارخانه از مرز عبور می‌کند ولی آلودگی در چین می‌ماند. این وضعیتی است که چین با آن روبه‌رو است.

بدهی سنگین: مساله دیگری که اقتصاد چین در آینده نزدیک با آن روبه‌رو است، بدهی سنگین است. بدهی در چین رشد خیلی زیادی داشته است، به این دلیل که انباشت سرمایه مبتنی بر فاینانس خیلی سنگین است.

## آموزه‌های چینی

رشد اقتصاد چین چه درس‌هایی برای ایران می‌تواند داشته باشد؟ مقایسه وضعیت ایران و چین طی سال‌های گذشته نشان می‌دهد که ایران مسیری کاملا متفاوت از چین داشته است، با این حال در سال ۲۰۱۸ از نظر کیفیت و کمیت زندگی، این دو کشور با گذر از دو مسیر متفاوت در یک نقطه به هم رسیده‌اند. از این رو برخی از تجارب چین برای ایران نیز می‌تواند مفید باشد.

درس اول: اولین درسی که می‌توان از چین گرفت این است که این کشور هنگامی که زمان اصلاحات رسید، درنگ نکرد. در حقیقت این کشور در زمانی که باید اصلاحات را پیش می‌گرفت، از هدررفت زمان خودداری کرد و به استقبال اصلاحات رفت.

درس دوم: دومین درس این است که چین از ایده‌آلیسم به عمل‌گرایی و واقع‌بینی گذر کرد. چین بسیار صبورانه عمل کرد. چین بسیار مشتاق یادگیری است. اصلا غروری که در برخی از ما وجود دارد، در میان چینی‌ها دیده نمی‌شود. همیشه آماده یادگیری هستند و ظرف ۴۰ سال گذشته یک نظام "dual track" دو مسیره را در کشورشان مستقر کردند و ثبات سیاسی را برای اصلاحات اقتصادی به کار گرفتند. چین از اینکه حقیقتی خارج از عمل وجود دارد گذر کرد، یعنی این باور را داشتند که هر آنچه را بتوان محقق کرد واقعی است و شعارشان هم استخراج حقیقت از واقعیت بود. یعنی هر آنچه را موفق شویم در عمل محقق کنیم برای ما حقیقت است. چینی‌ها بسیار به این واقف هستند که نمی‌دانند. آنها به ناگاهی خودشان علم دارند و فروتنانه مغرورند. یعنی با غرور فروتن هستند. با اینکه می‌دانند ابرقدرت جهان خواهند شد اما تا آن زمان فروتن می‌مانند.

درس سوم: چینی‌ها برای امتحان هر آنچه که رشد را تسریع و تولید را تسهیل می‌کند، آماده هستند. به تعبیر او چینی‌ها کشورشان را به بزرگترین آزمایشگاه اقتصادی جهان تبدیل کردند و اکسیر رقابت را کشف کردند. چینی‌ها یک نظام دو مسیره یا dual track را در کشورشان پیاده کردند. بسیار به چینی‌های مقیم خارج اتکا کردند، به خصوص از چینی‌های

هنگ کنگ و سنگاپور که انگلیسی بلند بودند بسیار بهره‌بردار و این دو کشور تبدیل به دروازه ارتباط با دنیا برای چین شدند.

درس چهارم: چینی‌ها اقتصاد و سیاست را هوشمندانه تلفیق کردند. به تعبیر او، چینی‌ها سیاست را سکویی کردند برای اینکه اقتصاد را ارتقا دهند. حزب کمونیست را ظرف پنج دهه گذشته حفظ کردند تا بتوانند از سوسیالیسم به نظام بازار عبور کنند. یعنی یک کار کاملاً پارادوکسیکال انجام دادند. انعطاف سازمانی و وفق‌پذیری حزب را دنبال کردند. «مائو» را ستایش کردند اما سیاست‌های رادیکال او را دفع کردند. چون اگر مائو را ستایش نمی‌کردند ثبات سیاسی از بین می‌رفت. ثبات سیاسی را با ستایش مائو حفظ کردند اما حرف‌هایش را کنار گذاشتند. دنگ شیائوپینگ اصلاحات خود را انقلاب دوم نامید چون در ذهن مردم انقلاب اول مربوط به مائو بود. دنگ گفت انقلاب دوم را انجام خواهم داد. او یک شیرازه‌ای را در کشور به وجود آورد که از طریق آن ثبات سیاسی را حفظ کرد.